

گذری بر خلاقیت‌های پداگوژیکی و روان‌شناختی مولوی در مثنوی

محمد مهدی شریعت باقری^۱

چکیده

زمینه: کتاب تعلیمی مثنوی معنوی، سرشار از نکات تربیتی، پداگوژیکی و روان‌شناختی است که در پژوهش حاضر به چند مورد از آن‌ها پرداخته شده است.

هدف: پژوهش حاضر با هدف یافتن و استخراج پاسخ‌های خلاقانه مولوی به پنج سؤال اساسی از خلال اشعار ایشان در مثنوی معنوی بود.

روش: پژوهش حاضر از نوع پژوهش‌های کیفی و با روش اسنادی و کتابخانه‌ای و تجزیه و تحلیل اشعار مثنوی معنوی با رویکرد توصیفی-تفسیری است. سؤالات مورد نظر در خصوص سرشت انسان، جلوگیری از گسترش خطا و لغزش متری، تأثیر انگیزه‌ها در ظهور رفتار، کارآمدترین روش تعلیم و تربیت و نظریه تضاد در تعلیم و تربیت مطرح شده است.

یافته‌ها: نتایج پژوهش حکایت از خوب بودن سرشت تمامی انسان‌ها و عاریتی (عارضی) بودن بدی به علت تعلیم و تربیت و محیط بد، مراقبت از خطاها و لغزش‌ها در راستای ملکه نشدن آن، توجه به انگیزه‌های درونی شاگردان از راه تحریک، اصلاح، تقویت و رشد انگیزه‌های درونی آنان، کارآمدترین روش تعلیم و تربیت همانا تحقیق و توجه به فرایند پژوهش محوری شاگردان و روی آوری به تفکر خلاق از طریق شناخت هر ضدی با ضد خودش از راهکارهای خلاقانه وی در بیش از هفت قرن پیش است.

نتیجه‌گیری: علاوه بر پاسخ به سؤالات فوق‌الذکر، در سؤال پنجم پژوهش، ارائه نمونه‌هایی از ظرایف تربیتی و پداگوژیکی، شواهدی است مبنی بر تأیید نظریات مولوی در امر تعلیم و تربیت که در انتهای مقاله به آن‌ها اشاره شده است.

کلید واژه‌ها: خلاقیت، پداگوژی، سرشت، انگیزه، تحقیق، تقلید، شهود، یادگیری، تضاد.

۱. استادیار گروه روان‌شناسی بالینی - تربیتی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران m.shariatbagheri@ctb.iau.ir

پیشگفتار

مثنوی معنوی کتابی است تعلیمی و سرشار از ظرایف و نکات تربیتی، پداگوژیکی و روان‌شناختی. مولانا در جای جای مثنوی، حتی در دل داستان‌ها، با بیان شیوا و زیبایی، مسائل تعلیم و تربیت و روان‌شناسی را به مخاطبین خویش عرضه می‌کند. کتاب مثنوی از لحاظ نوع ادبی، در حیطه آثار عرفانی (تعلیمی - اجتماعی) قرار می‌گیرد (فاضلی و بخشی، ۱۳۸۷). این شاهکار ادبی و عرفانی یک کتاب تعلیمی است، تعلیم طریقت برای نیل به حقیقت ... که برخی پژوهشگران آن را بزرگترین اثر عرفانی در تمام اعصار خوانده‌اند و برخی دیگر آن را در میان کتب مدون بشری یگانه دانسته‌اند (زرین کوب، ۱۳۷۴) در اثری همچون مثنوی معنوی، ما شاهد ژرفایی، انتظام، انسجام و مفاهیم منظومه وار همراه با درک ساحت‌های متعالی و چندلایه انسان شناسانه هستیم. این دستاوردهای انسان شناسانه مولوی به رغم گذشت قرن‌ها و رخ دادن چالش‌ها و بحران‌های مختلف، برای انسان امروز هم قطعا پیام‌هایی راهگشا دارد. در این کتاب نفیس، ما شاهد جامعیت و یکجا نشینی دیدگاه‌های روان‌شناسانه، جامعه‌شناسانه، فیلسوفانه، دین‌شناسانه، متکلمانه و ... هستیم که در نوع خود بی‌بدیل و بسیار خلاقانه است. مثنوی معنوی با وجود گذشت قرن‌ها، هنوز ارمغانی تازه و راهگشا برای انسان‌های امروز دارد، چرا که مولوی با رویکرد همه‌جانبه نسبت به انسان و با انسان‌شناسی خاص خود، تجربیات روحانی و معرفت‌نظری را با هم آمیخته است و از این روست که برای تمام انسان‌ها و همه نسل‌های آنان و در همه عصرها حرفی برای گفتن دارد (قبادی، ۱۳۸۸). وی گاه عمیق‌ترین حکمت‌های تربیتی را در قالب قصه و حکایت‌های فوق‌العاده خلاقانه به نمایش گذاشته و گاه از دردها و مشکلات روانی و اجتماعی انسان‌ها آن‌چنان سخن می‌گوید که روح و روان خواننده اهل معنا را طراوت و روشنی می‌بخشد. در مثنوی اوج پرواز اندیشه بسیار بلند است و باید از سطح و ظاهر قصه گذشت تا در ورای آن، تفکر عالی و هیجان‌های لطیف و شریف را لمس کرد؛ زیرا فلسفه تمثیل بر ماهیت دویبعدی، روساخت روایی و ژرف ساخت فکری مبتنی است و ساختاری دو وجهی در حکایت‌ها خلق می‌کند (نظری، ۱۳۹۳). البته تمثیل‌های او طبقه بندی دارد که در

مقال نمی‌گنجد. برخی ابیات مولانا ظاهراً صرفاً داستان است که وی از زبان عوام یا از کتاب‌ها به عاریت گرفته و در آن‌ها برای تبیین مقاصد خود، تصرف‌های زیبایی نموده که نشان از هوش سرشار، خلاقیت و نبوغ او دارد. برخی دیگر از قصه‌ها و حکایت‌های او، مملو از رمز و کنایه است که شاعر در آن‌ها، فلسفه، مقصود و بینش خود را بیان می‌کند و گاه با چیره دستی و نکته بینی‌های شگفت‌انگیز، به جراحی و درمان ناملايمات و ناکامی‌های روانی انسان می‌پردازد. مولوی با تیز هوشی و نبوغ ذاتی به قدرت و کارایی این قصه‌ها در زندگی واقعی انسان‌ها و هدایت آن‌ها در موقعیت‌های نوعی و نمونه‌وارپی برده است و از آن‌ها برای تعلیم و هدایت مخاطبان خود (مريدان و مردم) بهره می‌گیرد (بخشی، ۱۳۸۶). مولانا هدف و مقصود خود از گفتن داستان را، رسیدن به معنا که مانند دانه‌ای در ظرف است، دانسته و می‌گوید که انسان عاقل از این قصه‌ها، معانی آن را می‌گیرد:

ای برادر قصه چون پیمانہ است
دانه ی معنی بگیرد مرد عقل

معنی اندر وی مثال دانه است
ننگرد پیمانہ را گر گشت نقل

(دفتر دوم- ابیات ۳۶۲۲ الی ۳۶۲۳)

مولوی ما را دعوت می‌کند تا به سترگی، بی کرانگی و اتصال و پیوستگی‌ها و استلزامات روح و حقیقت وجود بشری توجه داشته باشیم و از خویشتن خویش غفلت نکنیم، از همین روست که وی به پرورش احساسات بشر به سوی کمال مطلق و آزادی معنوی و رهایی از قید اسارت‌های دنیوی و در یک کلام تعالی احساس در آثار ادبی و فلسفی و وجه روان‌شناسانه وجود انسان، توجهی ویژه نشان می‌دهد که نوشته حاضر در راستای خلاقیت‌های مولوی در ارائه نکات پداگوژیکی و روان‌شناختی مضبوط در مثنوی معنوی است که بیش از هفت قرن پیش گفته شده است.

گفته شد که مثنوی معنوی مولوی کتابی است تعلیمی و سرشار از نکات تربیتی و پداگوژیکی. مراد از پداگوژی چنانچه در لغتنامه‌ها آمده به معنی “روش آموزگاری”، “فن تعلیم” و یا “علم تعلیم” است و گاهی هم به عنوان استفاده صحیح از راهبردهای آموزشی در

جریان فرایند یاددهی و یادگیری نیز تعریف می‌شود. در لغت نامه دهخدا پداگوژی به معنای علم تعلیم و تربیت اطفال، دانش آموزش و پرورش نوجوانان که شامل تعلیم و تربیت اخلاقی، علمی و بدنی آنان می‌شود، آمده است و به طور کلی در عمده فرهنگ‌ها به معنای علم آموزش و پرورش کودکان و یا فن آموزشی و تعلیم و تربیت است. این مقاله به چند موضوع مهم در تعلیم و تربیت پرداخته و کنکاش نموده که آیا مولوی در مثنوی به چنین نکاتی عنایت داشته است و اگر عنایت داشته، چه پاسخ‌هایی برای آن‌ها مطرح نموده است. با بررسی اصول تربیتی مدنظر مولانا، اهمیت توجه به فرهنگ و ادبیات بومی در زمینه‌های مختلف از جمله تعلیم و تربیت مشخص می‌شود؛ چراکه بسیاری از اصول تربیتی که توسط اندیشمندان غربی از جمله کرشن اشتاینر (۱۸۵۴-۱۹۳۲) معین شده، قرن‌ها پیش، مد نظر بزرگان و عرفای سرزمین ما از جمله مولانا بوده است. کرشن اشتاینر مردی است مذهبی و عقاید تربیتی او بر فلسفه ارزش‌ها یعنی نوعی آکسیولوژی مؤسس است (کاردان، ۱۳۳۷). با وصف این‌ها، آرا و اصول تربیتی مولانا در مقابل کرشن اشتاینر تقدم تاریخی و حتی محتوایی دارند (فاضلی و بخشی، ۱۳۸۷). از سویی یکی از مهمترین عواملی که سبب می‌شود مثنوی به قله آثار عرفانی ادب فارسی صعود کند، همین رویکرد تعلیمی و ارتباط اجتماعی زنده و پویای مولوی با مخاطبان است. هدف مولانا در مثنوی، تعلیم مخاطبان است (زرین کوب، ۱۳۶۸). قابل ذکر است که البته فهم مثنوی و شرح ایات آن به دریافتن افکار مولوی نیاز دارد که آن نیز تنها با تبیین سنت و مشرب عرفانی مولوی به دست می‌آید (میرباقری فرد و همکاران، ۱۳۹۷) اما با توجه به این که در این مقاله به برخی از نکات پداگوژیکی و روان‌شناختی در مثنوی پرداخته شده است، لذا به نظر می‌رسد به تبیین موارد مذکور نیازی نباشد اما به طور خلاصه می‌توان گفت انسان‌شناسی عرفانی که مأخوذ از قرآن کریم است، تک بعدی به انسان نمی‌نگرد، بلکه همه ابعاد وجودی انسان را در نظر می‌گیرد و انسان را به صورت یک واحد کل مطرح می‌سازد. از همین جاست که تمام مسائلی که در بحث انسان‌شناسی مطرح است، توسط عرفان مطرح می‌شود و عرفان با الهام از قرآن

مجید، هم چگونگی پیدایش انسان را مطرح می‌نماید و هم فلسفه خلقت انسان را (آل عصفور، ۱۳۸۵).

در یک تقسیم بندی کلی، دیدگاه اندیشمندان درباره سرشت انسان، برشش قسم است: ۱- بد بودن سرشت انسان ۲- خوب بودن سرشت انسان ۳- یکسان بودن خیر و شر در سرشت انسان ۴- متفاوت بودن نیکی و بدی در سرشت افراد انسان ۵- تفاوت ذاتی داشتن سرشت انسان ۶- خنثی بودن سرشت انسان (یعنی سرشت انسان از جهت خوب و بد بودن خنثی است که با انتخاب خود انسان خوب و بد آن معلوم می‌شود و قبل از آن صرف استعدادش را دارد) (اسحاق امینی، ۱۳۸۲). برخی در خصوص تمیز ذات {سرشت} و فطرت از یکدیگر بر این باورند که طبق دیدگاه حکمت متعالیه، ذوات، ابتدا به صورت نامتعین وجود داشتند، سپس با تکوین مادی تشخیص می‌یابند و از این به بعد به صورت فردی باقی می‌مانند. ذات انسان، هر دو جنبه مادی و معنوی اولیه انسان را شامل می‌شود که از ابتدای پیدایش انسان، او را همراهی می‌کند. معمولاً از جنبه مادی آن به طبیعت و طینت و از جنبه روحی و معنوی آن، به فطرت یاد می‌کنند. ذاتیات انسان، می‌توانند منشا پیدایش افکار، یا انگیزه‌ها در انسان باشند، ولی تأثیر آنها در عمل انسان به نحو مقتضی است، نه علیت صددرصد به گونه‌ای که از انسان نفی اختیار شود (برگرفته از سایت ویکی‌فقه؛ دانشنامه فقه و اصول و علوم حوزوی، ۱۴۰۱/۱۱/۲۵) یکی دیگر از تعاریف سرشت نیز عبارت از وضعی است که انسان پس از طی کردن مراحل و اطوار مختلف در آن قرار گرفته است. به تعبیر دیگر وضعیتی که انسان در آن قرار گرفته و در مراحل بعدی می‌تواند آن را بهبود بخشد، سرشت نامیده می‌شود (قنبری، ۱۳۸۸) و از زیربنایی‌ترین و مهم‌ترین مباحثی است که در تعلیم و تربیت و روان‌شناسی از گذشته‌های دور تاکنون مورد بحث و کنکاش قرار گرفته و شاید تا به حال هیچ موضوعی بیشتر از طبیعت آدمی مورد بحث و جدل واقع نشده است (تریگ، راجر، ۱۹۹۹). پس بحث سرشت و طبیعت انسان یکی از مسائل و موضوعات مهم و کلیدی در تعلیم و تربیت است که تربیت‌پذیری انسان بر این مبنا قرار دارد که در

طبیعت و سرشت انسان استعدادهای بالقوه موجود است که کمال پذیر یا زوال پذیرند و این توانایی‌های بالقوه انسان از آن جهت که کمال پذیرند موضوع تعلیم و تربیت هستند، زیرا که تعلیم و تربیت امری است ارزشمند و انسان تربیت شده، انسانی است که واجد کمالاتی شده است. بدین لحاظ بینش ما در باره طبیعت و سرشت انسان، هدف‌ها، اصول، روش‌ها و وسایل و شرایط تعلیم و تربیت را تحت تأثیر قرار داده و جهت می‌بخشد (امین فر، ۱۳۷۴) ولی علی‌رغم این اهمیت، تا آن جا که پژوهشگر بررسی نموده است مقاله‌ای که دقیقاً به رابطه سرشت با تعلیم و تربیت در مثنوی مولوی پرداخته باشد، مشاهده نشد. البته بحث در باره طبیعت و سرشت انسان از دیر باز تاکنون در اکثر مکاتب و از دیدگاه صاحب نظران مختلف مطرح بوده و آنان به تناسب بینشی که در این زمینه داشته‌اند، تعلیم و تربیت انسان را رقم زده‌اند (امین فر، ۱۳۷۴، ص ۱۹۶). با این وصف و نظر به این که مبحث سرشت یا خوی و خصلت یکی از بحث انگیزترین و اساسی‌ترین نکات تعلیم و تربیت است لذا استخراج و نقل دیدگاه مولوی در مثنوی در این زمینه ضروری است. قابل ذکر است گفته شود مباحث مربوط به سرشت و شخصیت هم در انسان‌شناسی عرفانی و فلسفی و هم در مباحث روان‌شناسی مطرح می‌شود که در انسان‌شناسی عرفانی و فلسفی، تحت عنوان «طینت» و در انسان‌شناسی تجربی، با عنوان «شخصیت» از آن یاد می‌شود. البته بین آن چه روان‌شناسان تحت عنوان «شخصیت» ذکر می‌کنند با طینت و سرشت مطرح شده در متون دینی و فلسفی، تفاوت‌هایی وجود دارد. روان‌شناسان بیشتر به سطوح بیرونی روح آدمی که همان پدیده‌های روانی مانند ذهن و توانایی‌های آن است، می‌پردازند و صفات شخصیتی مانند هیجان‌پذیری و مردم‌آمیزی را مورد مطالعه قرار می‌دهند؛ اما آن چه در متون دینی و فلسفی تحت عنوان «طینت» مطرح می‌شود، زوایای عمیق‌تر روح انسانی است که با کمال و نقص او و احیاناً با سعادت و شقاوت او در ارتباط است؛ مانند کمال خواهی، گرایش به حق، پرستش و گرایش به خیر. شخصیت مورد مطالعه در روان‌شناسی، مرتبه نازل طینت است و نیز تفاوت دیگر این است که ابزار شناخت در روان‌شناسی تجربی، همان رفتار پیدا و نیمه‌پیدای آدمی است؛ اما طریقه راه‌یابی

به طینت در مباحث دینی و فلسفی، اندیشه عقلانی و شهود عرفانی و وحیانی است (نوروزی، ۱۳۸۶). ضمناً از منظر مولانا هر آن چه از خیر و شر می‌بینیم، نسبی است و نه تنها خیر و شر نسبی است بلکه شرور نیز نسبی هستند. همچنین بحث انگیزه و تأثیر آن در ظهور رفتار با توجه به نظریه‌های انگیزش و نقش آن‌ها در فرایند یاددهی - یادگیری و نقش مهم مسئله تحقیق در یادگیری پایدار و درونی از مباحث مهمی است که مورد توجه بزرگان تعلیم و تربیت است. از مباحث مطروحه دیگر که نقش مؤثری در تفکر خلاق دارد، بحث شناخت براساس قاعده تضاد است که از محوری‌ترین اصول آموزش و پرورش و در عین حال متأسفانه عدم توجه صحیح به آن، از آسیب‌های مهم و جدی در نظام تعلیم و تربیت است. استفاده از مثال در امر آموزش و ضرورت مطابقت سخن معلم با ظرفیت و فهم یادگیرنده نیز برای دست اندرکاران امر تعلیم و تربیت بحثی مهم و ضروری است که پژوهش حاضر بر آن است تا نکات ارزنده مورد نظر در مثنوی، استخراج، تبیین و راهکارهای مورد نظر از منظر مولوی ارائه شود.

پژوهش حاضر به دنبال پاسخ به سؤالات زیر است:

- ۱- آیا مولوی به سرشت یا خوی و طبیعت خاص در انسان اعتقاد داشته است؟
- ۲- در نگاه مولوی تأثیر انگیزه‌ها در ظهور رفتار چگونه است؟
- ۳- کارآمدترین روش تعلیم و تربیت که محور و پایه و اساس آموزش و پرورش است، چیست؟
- ۴- آیا مولوی در تعلیم و تربیت، قائل به نظریه تضاد بوده است در صورت مثبت بودن پاسخ، چگونه می‌توان از این نظریه استفاده کرد؟
- ۵- با توجه به این که آموزه‌های مثنوی بر اساس جهان بینی اسلامی و برگرفته از قرآن و احادیث و حکمت متعالی است، آیا شواهدی بر تأیید نظریات مولوی در تعلیم و تربیت امروز می‌توان ارائه داد؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، چه مواردی از آن فنون در مثنوی آمده است؟

روش پژوهش

پژوهشگرانی که روش‌های کمی در پژوهش را اساس کار خود می‌دانند به روش‌های کیفی پژوهش، به چشم حقارت می‌نگرند، اما پژوهشگرانی که روش‌های کیفی پژوهش را ارج می‌گذارند، بر ظرفیت‌های انسان گرایانه و رهایی بخش این نوع پژوهش‌ها تأکید دارند (لطف آبادی، ۱۳۹۳). پژوهش حاضر از نوع پژوهش‌های کیفی است که داده‌های آن با مراجعه به دفاتر ششگانه مثنوی معنوی مولوی تهیه و با روش اسنادی و کتابخانه‌ای جمع‌آوری شده است. تجزیه و تحلیل داده‌ها با رویکرد توصیفی - تفسیری است که مورد امعان نظر پژوهشگر قرار گرفته است. نگارنده بر این اعتقاد و باور است که با داشتن فرهنگ غنی اسلام و برداشت‌های تعلیمی و تربیتی بزرگانی چون مولانا جلال‌الدین محمد بلخی از منابع و حیانی و روایی، می‌توان نکات پداگوژیکی و روان‌شناختی نغز و ملموسی را برای جامعه تعلیم و تربیت استخراج نمود و با ارائه و عمل به آن‌ها، تحولی در نظام آموزش و پرورش موجود به وجود آورد.

بحث و بررسی (شبه‌ای از نکات پداگوژیکی در مثنوی مولوی)

سرشت (خوی و خصلت)

برخی از بینش‌ها، طبیعت و سرشت انسان را از پیش تعیین شده می‌دانند و بر این اساس ذات او را شریر و گناهکار دانسته [دیدگاه مسیحیت کلیسایی]، که در این صورت تعلیم و تربیت او باید در مسیری برخلاف طبیعت او با نظارت و فشار و انضباط شدید مدرسه باشد، یا برعکس، طبیعت و سرشت او را نیک و خیر دانسته [دیدگاه ژان ژاک روسو]، و این جامعه و تمدن است که او را به سوی فساد و تباهی می‌کشاند، لذا باید کودک آدمی را به طبیعت سپارند و از جامعه به دور دارند تا بر اساس طبیعت خود رشد کند و سعادت‌مند شود. گاه نیز همچون نژادگرایان، طبیعت و سرشت بعضی از انسان‌ها نیک و خیر، و طبیعت و سرشت بعضی دیگر پست و نامرغوب تلقی می‌شود و آنان که سرشت نیک و مرغوب دارند می‌توانند انسان‌های

دیگر را که به گمان آنان سرشت نامرغوب دارند مورد استعمار قرار دهند. گاه نیز این طبیعت و سرشت انسان در کنترل غریزه ای خاص چون غریزه جنسی [دیدگاه زیگموند فروید]، یا میل به برتری جویی [دیدگاه آلفرد آدلر]، قرار گرفته و این غرائز همه رفتارها و حرکات او را جهت می بخشند. از دیدگاهی دیگر نیز این انسان موجودی است بی هیچ زمینه فطری و هویت او ناشی از انعکاس وضعیت محیطی و اجتماعی در درون انسان است، [دیدگاه داروینسم، مارکسیسم و محیط گرایی یا مکتب رفتارگرایی]، و بدین لحاظ تابع ضرورت‌ها و شرایط محیطی و اجتماعی است و گاهی نیز این انسان در دغدغه تعیین خویشتن است، اما نه نوری در این هستی می بیند و نه ملاکی در پیش روی [دیدگاه اگزیستانسیالیسم]، و گاهی هم انسان یک مخزن انرژی و نیرو است و باید بر اساس نیازهایی که در جامعه برایش تشخیص می دهند، او را بسازند [دیدگاه پراگماتیسم] (امین فر، ۱۳۷۴). البته در برخی منابع تأکید شده که سرشت به عنوان تمایلی ارثی به تهییج پذیری و یادگیری مفهوم سازی است که زیر بنای اکتساب هیجان‌ها، صفات رفتاری خودکار و عادت‌هایی هستند که در اوایل زندگی قابل مشاهده بوده و نسبتاً در طول چرخه زندگی ثابت و پایدار می شوند (لطفی و امینی، ۱۳۹۸) به هر صورت واقعیت آن است که اهمیت توجه به سرشت انسان از اهمیت جایگاه انسان در هستی نشئت گرفته است. از این نظر عارفان از جایگاه انسان در هرم هستی سخن به میان آورده و در نظریه پردازی‌های متعددی جایگاه و مقام او را روشن کرده‌اند. از نظر عارفان خلق آدمی، به مثابه ابزاری برای ظهور سایر پدیده‌ها و علتی برای استمرار حیات بوده است. از این جهت اهمیت و جایگاه انسان در نظام هستی به هیچ وجه قابل انکار نیست (قنبری، ۱۳۸۸: ۱۹). با وصف فوق و نظر به این که یکی از مباحث زیربنایی پداگوژیک، بحث سرشت و خوی انسانی است که در تعلیم و تربیت و روان‌شناسی، از دیرباز مورد سؤال و توجه بوده است، در این پژوهش با بهره‌گیری از مثنوی، به بررسی نظر مولانا در این خصوص پرداخته شده است. وی با بیانی خلّاقانه در ابتدای دفتر پنجم برای ورود ظریف به بحث خوی و سرشت، دارا بودن چهار خوی و صفت سرشتی انسان را تحت عنوان چهار مرغ فتنه جو [که این چهار صفت

زشت، عقل آدمی را به چهار میخ خواری و ذلت می کشاند (زمانی، ۱۳۷۶) [در داستان ابراهیم پیامبر (ع) [در تفسیر آیه ۲۶۰ سوره مبارکه بقره] به تصویر می کشد و آن چهارخوی عمده انسان‌ها عبارت است از: حرص، شهوت، حُبّ جاه و آرزوهای بلند و یا جاودانگی که در قالب نمادین چهار پرنده و جانور به نام‌های بَطّ، خروس، طاوس و زاغ (به ترتیب مظهر صفات گفته شده) است. آرزوی زاغ از آن روست که دائماً امید جاودانگی و عمر طولانی دارد. بَطّ، یا مرغابی که مظهر حرص است همیشه منقارش در روی زمین در حال فعالیت است و در جستجوی غذایی است که در جاهای تر و خشک پنهان شده است و یک لحظه هم گلوی او بی کار نیست و مَثَل او مَثَل یغماج یا چپاول کننده و دزدی است که به علت شتابی که دارد هم کالای نفیس و هم کالای بی‌ارزش را درون کیسه‌اش می‌ریزد زیرا هراس از آن دارد که دزد دیگری سربرسد و مزاحم او شود از این روست که خشک و تر را در کیسه‌اش می‌ریزد. در ضمن او به قدرت خود اعتمادی ندارد و همیشه مضطرب و عجول است (زمانی، دفتر پنجم، ۱۳۷۶):

چار مرغِ معنوی	راهزن	کرده‌اند اندر دل خلقان وطن
چون امیر جمله دل‌های سَوِی		اندرین دور ای خلیفه‌ی حق توی
سر بُر این چار مرغِ زنده را		سرمدی کن خلقِ ناپاینده را
بط و طاووس ست و زاغ ست و خروس		این مثال چار خُلقِ اندر نفوس
بط، حرص ست و خروس، آن شهوتست		جاه، چون طاوس و زاغ اُمنیتست ...

این‌ها (این چهار حیوان) در واقع همان چهار خُلق بودند که حضرت ابراهیم (ع) آن‌ها را ذبح کرد. اُمنیت، کلاغ است، خروس، شهوت است، بط، حرص است [و طاووس هم نماد جاه طلبی است]. حرص چیزی است که وقتی می‌آید انسان را فاسد می‌کند، شهوت هم همین طور؛ هم شهوت فاسد کننده است و هم حرص و هم آرزوهای دراز و بیهوده و هم خودنمایی که نماد آن طاووس است. طاووس نماد ریا، تظاهر و خودنمایی است و البته این‌ها صفات بسیار مهلک و فانی کننده است. انسان اگر بتواند این چهار خلق مهلک را که عبارتند از شهوت، حرص،

خودنمایی و آرزوهای بی معنی، در خود کنترل کند - نه اینکه نابود کند - [آنگاه به سعادت خواهد رسید]. کنترل کردن. معنای نابودی نیست؛ در خَلقِ هر کدام از این خُلقیات، حکمتی نهفته است و این‌ها باید به تعادل برسند. آن گاه که به تعادل رسیدند، جنبه وجه‌اللهی انسان غلبه پیدا می‌کند (دینانی، ۱۳۹۷). به عبارت دیگر این مَثَل انسان‌هایی است که در سرشت خود، این صفت را داشته اما در جهت صحیح از آن استفاده نمی‌کنند. در واقع هر کدام از این صفات چهارگانه که خداوند در وجود آدمیان به ودیعت نهاده، ظرفیت‌هایی هستند که جهت‌دار نیستند و آن چیزی که این ظرفیت‌ها را جهت‌دار می‌کند، تربیت است و در آن هنگام که تربیت صورت گرفت و ظرفیت‌ها، جهت‌دار شد، سرشت یا خوی انسانی ساخته می‌شود. پس سرشت یک توانایی و یک انگیزش ذاتی در انسان است و به نظر می‌رسد که اگر بگوییم پداگوژی، چیزی جز استفاده جهت‌دار از همین سرشت نهاده شده در وجود بشر است، مطلبی به گزاف نگفته‌ایم. مولانا در آیات مورد نظر، جهت‌دار نمودن این سرشت را با تمثیل ذکر می‌کند و مراد او این است که با فعلیت بخشیدن صحیح آن‌ها، انسان دارای حیات جاودانه و زندگی واقعی می‌شود. سپس وی به طرز شگفت‌آوری در دفتر چهارم مثنوی مجدداً از همین داستان استفاده نموده و براساس یک تقسیم‌بندی به این امر قائل می‌شود که تمام انسان‌ها سرشت و ذاتشان در اصل، خوب و پاک است و چنان‌چه بدی در آن‌ها به وجود آید، بدی عاریتی است [که بر اثر تعلیم و تربیت و محیط بد، دارای این گرایش‌ها شده‌اند] و در آغاز خلقت فقط ابلیس (که از زمره فرشتگان و نه از انسان‌ها) بود، ذاتش بد بود چرا که پس از جرمی هم که انجام داد، حاضر به انجام توبه نشد و حال آن که آدم (ع) در بدو خلقت و پس از آن غفلت و اشتباهی که انجام داد، بلافاصله توبه نمود چون این بدی در ذات او اصلی نبود. از این داستان مولانا، نتیجه تربیتی و پداگوژیکی دیگری که حاصل می‌شود آن که کار تعلیم و تربیت این است که مربی مراقب باشد تا خطاها و لغزش‌ها در انسان، به صورت ملکه راسخ در نیاید و بر مریبان است که متعلمین و دانش‌آموزان را با تعلیم و تربیت صحیح و بازگشت به سرشت خوب خودشان، از گمراهی و ضلالت نجات دهند:

خوی بد در ذات تو اصلی نبود	کز بد اصلی نیاید جز جُحود
آن بد عاریتی باشد که او	آرد اقرار و شود او توبه جو
همچو آدم دَلتش عاریه بود	لاجرم اندر زمان توبه نمود
چونکه اصلی بود جرم آن بلیس	ره نبودش جانب توبه نفیس

(۳۴۱۵/۴ - ۳۴۱۲)

مولوی معتقد است که هر چه را بر آن خُو کنیم، به تدریج جزء طبیعت ثانوی ما در می آید و تبدیل به خوی و خصلت ما می شود. سپس در قالب سؤالی اضافه می کند اگر به این خوی راضی هستی و احساس خوشی و خرمی می کنی پس چرا از چیزهایی که در خورِ خویت هست و به تو می رسد فرار می کنی؟

لایق آن که بدو خُو داده ایم	در خور آن رزق بفرستاده ایم
خوی آن را عاشق نان کرده ایم	خوی این را مست جانان کرده ایم
چون به خوی خود خوشی و خرمی	پس چه از در خورد خویت می رمی؟

(۱۹۰۵/۶ - ۱۹۰۳)

مولوی، خوی و صفتِ بد را همچون خاری می داند که در گلستان وجود رویده است و براین باور است که تا کاملاً در فرد نهادینه و محکم و استوار نشده است باید نسبت به تغییر و اصلاح آن اقدام کرد و نباید امروز و فردا کرد و گرنه روز به روز کار مشکل تر می شود:

تو که می گویی که فردا این بدان	که به هر روزی که می آید زمان
آن درخت بد جوان تر می شود	وین کننده پیر و مضطر می شود
خار بن در قوت و برخاستن	خار کن در پیری و در کاستن
خار بن هر روز و هر دم سبز و تر	خار کن هر روز زار و خشکتر
او جوانتر می شود تو پیرتر	زود باش و روزگار خود مبر
خار بن دان هر یکی خوی بدت	بارها در پای خار آخر زدت

۱۳۳۰/۲ - ۱۳۲۵

با توضیحات داده شده معلوم می شود مولانا نیز خصلت و خوی و سرشت را قابل تغییر می داند. به عبارت دیگر با آن که سرشتی است ولی سرنوشتی نیست ولی یک زمان طلایی

دارد که اگر فرد نجذب، زود دیر می‌شود، که در ادامه، ابیات مربوط به این راهکار ذکر خواهد شد. وی سپس با ظرافت خاصی اعلام می‌کند که وقتی خُوی انسان به بدی گرایش پیدا کرد، دیگر مشکل را بیرون از خود جستجو می‌کند و در واقع فرافکنی می‌کند:

ای بسی ظلمی که بینی در کسان	خُوی تو باشد در ایشان ای فلان
اندر ایشان تافته هستی تو	از نفاق و ظلم و بد مستی تو
آن توی و زخم بر خود می‌زنی	بر خود آن ساعت، تو لعنت می‌کنی
در خود آن بد را نمی‌بینی عیان	ور نه دشمن بوده ای خود را به جان

۱۳۱۹/۱۳۲۲/۱

پس چنانکه گفته شد مولانا قایل به از بین بردن اصل خُوی نیست بلکه به کنترل کردن و مدیریت و یا به عبارت دیگر، به تربیت خُوی توجه دارد و معتقد است با پیروی از پیر و راهنما و زیر سایه تربیت‌کننده یا مربی قوی، این آتش یا خُوی بد خاموش می‌شود... البته باید اراده تغییر وجود داشته باشد و مربی هم به گونه‌ای عمل کند که طلب (نیاز) در مرتب‌تری به وجود آید. قابل توجه است که مولوی بعد از اصلاح خُوی بد، در ادامه ابیات راهکار دیگری هم ارائه می‌کند و آن جانشینی خُوی‌های مثبت است که برای پرهیز از زیاده‌گویی، پژوهشگر، خوانندگان عزیز را به خواندن ادامه داستان و ادامه ابیات در مثنوی معنوی و حکایت زیبای نخجیران و شیر در دفتر اول ارجاع می‌دهد.

انگیزه‌های درونی تعیین‌کننده رفتار انسان‌ها

در نهان‌خانه روح و پشت پرده تودرتوی جان انسانی، احساسات، عواطف و قوای مرموزی مستور است که انسان از آن‌ها غافل است (همایی، ۱۳۷۶). مولانا بر این باور است که انگیزه‌ها و محرک‌های درونی، شکل رفتارهای خارجی انسان را تعیین می‌کنند و صریحاً می‌گوید اگر افکار درونی انسان‌ها ناهماهنگ نباشد، چگونه ممکن است که روش‌های بیرونی مختلف باشد؟

آن خیالات اربُبد ناموتلف چون زیرون شد روش‌ها مختلف؟

(۳۲۷/۵)

مولانا در ادامه ابیات (۴۲/۵ به بعد) از لفظ مؤمن (به عنوان استفاده کننده از این قابلیت در جهت مثبت) و کافر (استفاده کننده از این قابلیت در جهت منفی) نام می‌برد و می‌گوید که شخص با ایمان، با اعتماد به جاودانگی حیات اخروی، با صبر و آرامی از مواهب دنیوی بهره‌مند می‌شود و نه از فوت فرصت هراس دارد و نه از حملهٔ حرامیان یاغی. او دارای احساس امنیت همه جانبه است و در هر کاری آرام و صبور و بردبار و از اضطراب به دور است. سپس مولانا در دفتر سوم مثنوی طی ابیات ۱۷۴۶ تا ۱۷۶۲ برای مثال خصلت‌های انسان، به نقل داستان خلاقانه می‌پردازد. قابل ذکر است که الگوی تعلیمی مولانا، که مفاهیم انتزاعی را با قصه‌ها و تمثیل‌ها، انتزاعی و ملموس می‌کند، مخاطب را به واکنش هم‌حسی و همدردی و درک متقابل وا می‌دارد. قصه، اجتماعی‌ترین نوع تعلیم مفاهیم است. همین ویژگی، بزرگترین موفقیت مولوی از دیدگاه ارتباط اجتماعی و مهم‌ترین عامل مطرح شدن مثنوی به عنوان اجتماعی‌ترین اثر عرفانی ادبیات فارسی است. از این دیدگاه، ساختار تمثیل محور مثنوی، سخت به قرآن شبیه است و تلقی که مولانا از مفهوم تمثیل دارد، بدان گونه که در قرآن کریم مذکور است، مبتنی است. (زرین کوب، ۱۳۷۴) (از جمله آیه ۲۵ سوره مبارکه ابراهیم [... و آن درخت پاک و زیبا به اذن خدا همه اوقات میوه‌های مأكول و خوش دهد] (مَثَلِ جان پاک با دانش و معرفت و افکار و کردار نیکو در منفعت دائم برای خود و دیگران، بدان درخت زیبای پر ثمر مانند) و خدا (این گونه) مَثَل‌های واضح برای تذکر مردم می‌آورد و یا آیه ۲۱ سوره مبارکه حشر [... اگر ما این قرآن (عظیم الشان) را (به جای دل‌های خلق) بر کوه نازل می‌کردیم مشاهده می‌کردی که کوه از ترس و عظمت خدا، خاشع و ذلیل و متلاشی می‌گشت و این امثال را برای مردم بیان می‌کنیم باشد که اهل (عقل و فکر شوند)]. مولانا ستاره درخشان آسمان ادب فارسی در قرن هفتم، در مهم‌ترین اثر منظوم خود، مثنوی معنوی، مسایل مهم عرفانی، دینی و تربیتی را با رویکردی خلاقانه مطرح کرده و از آیه‌ها و احادیث نیز به وفور بهره برده است. او در استفاده از تمثیل‌ها و قصه‌های معروف، مهارتی خاص دارد و کمتر شاعری در این زمینه به پای گاه او می‌رسد. (شوشتری، ۱۳۹۳). به عبارت دیگر مولوی الگوی تعلیم با تمثیل را از قرآن گرفته است.

می‌توان گفت که تمثیل، مؤثرترین، انسانی‌ترین و همه‌فهم‌ترین نوع تعلیم است که سبب هم‌ذات‌پنداری می‌شود (فاضلی و بخشی، ۱۳۸۷). در این رابطه، داستان مورد نظر در مثنوی، مکالمه‌ای است بین قاطر و شتر. قاطر به شتر می‌گوید که ای دوست، تو چرا در فراز و نشیب و راه‌های باریک، نرم و هموار راه می‌روی و هرگز بر زمین نمی‌افتی و حال آن که من در راه رفتن روی زمین، واژگونه می‌شوم؟ علت این امر چیست؟ و شتر پاسخ می‌دهد که من از سطح بالاتری راه‌های زمین را می‌بینم و به همین جهت نیز بر زمین نمی‌افتم (زمانی، ۱۳۷۵). مولانا در این داستانِ خلاقانه، ظاهراً قاطر را کنایه از مردمی می‌داند که فاقد بصیرت باطنی‌اند زیرا از قابلیت‌های ذاتی خود استفاده نکرده و اسیر هواهای نفسانی‌اند و در نتیجه همیشه در حال سقوط به ورطه‌های مُهلک اخلاقی و خصالتی هستند و مراد از شتر در حکایت مذکور، انسان‌هایی هستند که از توانمندی‌های خویش به درستی استفاده نموده و با طیّ مسیر صحیح در تربیت، توانسته‌اند دارای صفاتی همچون نرم‌خویی، صبر و بصیرت شوند و همواره از مرتبه‌ای بالا به این جهان نگاه کرده و اسیر شهوات و هواهای نفسانی نگردند. از این سخن مولانا می‌توان چنین استفاده نمود که در تعلیم و تربیت لازم است به انگیزه‌های درونی شاگرد توجه نمود و معلم خوب آن است که بتواند با تحریک و رشد انگیزه‌های درونی دانش‌آموز، او را وادار به رفتارهای نیک نماید و بدین سان است می‌توان انتظار داشت که در فرایند یاددهی - یادگیری چنانچه انگیزه‌های درونی دانش‌آموز تقویت شود، وی با تلاش و کوشش و دقت و توجه، به یادگیری پایدار و عمیق درونی دست یابد.

تحقیق، کارآمدترین روش یادگیری

در مثنوی در ۳۲ بیت و ۶ داستان، به طور مستقیم به منع تقلید کورکورانه اشاره شده است. شش داستان عبارت است از: «آن عجوز که خود را می‌آراست»، «سه مسافر مسلمان و یهودی و مسیحی»، «از این گریه تا آن گریه»، «مرید ترسان از گرسنگی»، «زن و خیال بندی درخت گلابی»، «بر دست زد وای اگر بر دل زند» (وفایی فرد زهره و کزازی میرجلال‌الدین، ۱۳۹۶). شایان

ذکر است که شاید داستان کنیزک و خر و مصیبت مرگباری که بر سر خاتون آمد، بارزترین و گویا ترین مصداق عواقب خطرناک تقلیدگرایی جاهلانه و نسنجیده از عملکرد دیگران است که در سرزنش‌های کنیزک خطاب به خاتون متوفی انعکاس بارزی یافته است (کتابی، ۱۳۹۴: ۲۲۹) که ابیات آن در داستان مذکور خواندنی است. مولانا در کتاب مثنوی در درجه اول به امر تحقیق اهمیت می‌دهد و کارآمدترین روش یادگیری را، تحقیق و پژوهش یادگیرنده می‌داند. امروزه نیز اثبات شده که در فرآیند یاددهی - یادگیری، مطلوب آن است که فرد به یادگیری پایدار و درونی برسد و راه وصول بدین نوع یادگیری، تحقیق است که متعلم، با تلاش و کوشش و انگیزه و دقت و توجه، سعی در درونی سازی آموخته‌های مطلوب خویش نماید همچنین داشتن روحیه پژوهشگری می‌تواند موجبات ایجاد یا افزایش خلاقیت دانش‌آموزان شود که باید مهارت‌های خلاقیت را دانش‌آموزان به تدریج فراگیرند. مرور ادبیات پژوهش هم نشان می‌دهد که مهارت‌های خلاقیت با عناوین مختلفی مانند فرایندهای تفکر خلاق (مامفورد، موبلی، اولمن، رایتر پالمون و دورس، ۱۹۹۱)، مهارت‌های حل مسئله خلاق (ویلیامسون؛ ۲۰۱۱)، تفکر خلاق (تورنس؛ ۱۹۷۷)، یادگیری خلاق (جفری؛ ۲۰۰۶) و تفکر احتمالی (کرافت؛ ۲۰۰۰) بیان می‌شود، البته این نکته مهم است که چنین مهارت‌هایی دارای عناصر شناختی و عملی هستند (راهبر و همکاران، ۱۴۰۱).

از جمله مواردی که مولوی به بحث تحقیق و تقلید پرداخته در دفتر دوم پرداخته آن است که می‌گوید بین شخص محقق و مقلد، تفاوت‌های بسیاری وجود دارد. به عنوان مثال می‌گوید محقق مانند حضرت داود (ع) است و مقلد مانند انعکاس صوت او:

از محقق تا مقلد فرق هاست کین چو داوود ست و آن دیگر صداست

(۴۹۳/۲)

1. Mumford, Mobley, Uhlman, Reiter-Palmon, & Doares
2. Williamson
3. Torrance
4. Jeffrey
5. Possible Thinking
6. craft

وی تقلید را آفت و آسیب هر امر نیک دانسته و بر این باور است که اگر انسان مقلد؛ نکته‌های دقیق و باریک‌تر از موهم بیان کند، قلب و روح خودش از آن سخنان بی‌خبر است. انسان مقلد، ممکن است از سخنان خود سرمست شود ولی با شراب، فاصله زیادی دارد و مثل این فرد مانند مانند مثل جوی آب است که جوی، هرگز جرعه‌ای از آب نمی‌نوشد اما آب آن به تشنگان و نوشندگان آب می‌رسد و این که آب در جوی نمی‌ماند به این دلیل است که جوی آب، نه تشنه است و نه خورنده آب، یا در مثال دیگری می‌گوید مقلد اگر چه مانند نی، نغمه سربایی می‌کند ولی در واقع برای جلب مشتری و تأیید و تحسین دیگران تلاش می‌کند:

(۴۸۴/۲ به بعد)

که بُود تقلید، اگر کوه قوی است
آن سریش را زآن سخن نَبُود خبر
از بروی تا به می راهی است نیک
آب از و بر آب خواران بگذرد
زانکه آن جو نیست تشنه و آب خوار
لیک پیکار خریداری کند

زانکه تقلید، آفت هر نیکوی است
گر سخن گوید زمو باریک‌تر
مستئی دارد زگفت خود ولیک
همچو جویست او، نه او آبی خورد
آب در جو ز آن نمی‌گیرد قرار
همچو نایی ناله زاری کند

همان‌گونه که گفته شد مولانا گاه مطالب مورد نظر خویش را در خلال داستان‌ها و قصه‌ها مطرح می‌کند که از آن جمله در آفت تقلید، داستان درویشی را نقل می‌کند که سوار بر خرش سفر می‌کرد. در راه به خانقاهی رسید که صوفیانی در آن مقیم بودند. مسافر، غافل از ماهیت این صوفیان (که بسیار گرسنه بودند) خر خود را به خادم خانقاه سپرد و به جمع آنان پیوست. در خانقاه مشغول بود که عده‌ای از صوفیان رفتند و خرش را به زور از خادم گرفتند و فروختند و با آن طعام گوناگون خریدند و در خانقاه به شادی و سرور پرداختند. پای می‌کوبیدند و می‌رقصیدند و با هم از شادی می‌خواندند: «خر برفت و خر برفت و خر برفت». مسافر نیز بی‌خبر از همه جا به جمع آنها پیوست و پا به پای آنها پا می‌کوبید و می‌رقصید و می‌خواند «خر

برفت و خر برفت و خر برفت.» بعد، همگی طعام خویش خوردند و آشامیدند و خوابیدند. صبح که مسافر از خواب برخاست آن صوفیان را ندید. کوله بارش را برداشت و سراغ خرش رفت تا آن را بارِ خرش کند و برود. خرش را در طویله ندید. پس پیش خادم رفت و سراغش را از او گرفت. خادم به او گفت که آن صوفیان به زور و با تهدید به مرگ، خر را از او گرفتند و بردند. مسافر گفت: «آن خر نزد تو امانت بود. باید می آمدی و به من ماجرا را می گفتی تا خودم فکری به حال خودم و خرم می کردم.» خادم گفت: «از قضای روزگار آمدم به شما بگویم، اما دیدم که خودِ شما همراه صوفیان دیگر می خندید و می رقصید و می خوانید که خر برفت و خر برفت و خر برفت. اتفاقاً از همه آنها با ذوق و حرارت بیشتر می خواندید. گفتم که خود را چه زحمت بدهم و عیش شما را چرا منقص کنم خودتان حتماً خبر دارید که خر برفت و خر برفت و خر برفت (نوشمند، ۱۳۸۹).

گفت والله آمدم من بارها	تا تو را واقف کنم زین کارها
تو همی گفتی که خر رفت ای پسر	از همه گویندگان با ذوق تر
باز می گشتم که او خود واقف است	زین قضا راضی است، مرد عارف است
گفت: آن را جمله می گفتند خوش	مرمرا هم ذوق آمد گفتنش
مرمرا تقلیدشان بر باد داد	که دو صد لعنت بر آن تقلید باد

(۵۵۹ - ۵۶۳/۲)

درویش انصاف داد و گفت راست می گویی، حالا فهمیدم. تقصیر از خودم است که نفهمیده و ندانسته، از رفتار آنها تقلید کردم و با آنها هم آواز شدم. اگر از اول فکر می کردم که خر برفت یعنی چه، این طور نمی شد. حالا هم کاری از دستم ساخته نیست، تقلید کورکورانه من بود که تو را هم به اشتباه انداخت. اگر خودم سرود رندان را از همه با ذوق تر نمی خواندم خرم از دستم نمی رفت.

مولانا در تمثیلی بسیار زیبا، استقرهای ناقص و تقلید و تعمیم کورکورانه را به باد انتقاد می‌گیرد و در واقع، متذکر یکی از اصول بسیار مهم در تعلیم و تربیت، یعنی پرهیز از تعمیم‌های ناروا و تقلیدهای نابه‌جا، می‌شود.

وی در حکایت معروف «بقال و طوطی» می‌گوید: «بقالی، طوطی زیبا و خوش آهنگی داشت که با مشتریان، نکته‌ها می‌گفت و آن‌ها را به خود سرگرم می‌داشت و هرگاه که بقال از دکان، بیرون می‌رفت، طوطی، مواظب دکانش بود. روزی طوطی در دکان به پرواز درآمد و شیشه‌های روغن را بر زمین ریخت. بقال وقتی که به دکان بازگشت و دید که روغن‌ها روی زمین ریخته شده‌اند، خشمگین شد و چنان ضربتی بر سر طوطی نواخت که پرها را سرش فرو ریخت و تا چند روز از سخن گفتن و بانگ برآوردن خودداری کرد. این گذشت تا این که روزی مرد طاسی از کنار دکان می‌گذشت. ناگهان طوطی به سخن آمد و از آن مرد پرسید: «تو مگر از شیشه روغن ریختی؟» مردم از شنیدن این سخن و مقایسه طوطی به خنده افتادند:

از قیاسش خنده آمد خلق را کو چو خود پنداشت صاحب دلق را
کار پاکان را قیاس از خود مگیر گر چه باشد در نبشتن، شیر و شیر
(۳/۱-۲۶۲)

در واقع، آن چه موجب خنده همگان شده بود قیاس نابه‌جای طوطی بود که طاسی خودش را با طاسی آن مرد، یکسان فرض کرده بود. مولوی در این داستان، ضمن ایراد نکته‌های ظریف عرفانی، اخلاقی و تربیتی، قیاس‌های ناروا و تعمیم‌های نابجایی را که معمولاً میان مردم رایج است، مورد نقد قرار می‌دهد (زمانی، ۱۳۷۲). همچنین مولانا در بیان ذکر آفات تقلید، نکته بسیار مهمی را متذکر می‌شود و می‌گوید که چنان چه در ابتدای کار، حال و ذوقی در تو ایجاد شد، علامت تقلید است ولی اگر به کرات و پی در پی واقع شد، می‌تواند علامت تحقیق باشد. پس تا زمانی که انسان به مرحله تحقیق نرسیده، البته این تقلید را هم نباید رها کند و مهمترین مسئله در این امر آن است که انسان بتواند پرده‌های طمع، آزمندی و

وابستگی را پاره کند تا چشم و عقل و گوش او آماده پذیرش و انجام امور تحقیقی باشد. به عبارت دیگر مولانا معتقد است انسان باید بکوشد تا از درجه تقلید به مقام تحقیق برسد و اگر هم در مواردی از تقلید ناچار است، باید با تقلید، محققانه برخورد کند؛ بداند چه کسی شایستگی تقلید را دارد. از نظر مولانا، کسی این شایستگی را دارد که نور حق را نوشیده و هواهای نفسانی را کشته باشد؛ از حرص و طمع بریده و از رق جهان مادی آزاد شده و به مقام پختگی رسیده باشد (فولادی، ۱۳۷۸). به طور خلاصه از این مطالب می‌توان در تعلیم و تربیت چنین استنتاج کرد که شاگرد ممکن است ابتدا به امر تقلید دست زند و نیاز داشته باشد که معلم، بسیاری از مطالب را برای او بازگو کند اما به تدریج باید شیوه‌ای پیش گرفت که این وابستگی و طمع آماده سازی مطالب به تدریج قطع شود و شاگرد به شور و شوق و ذوق تحقیق واقف شود و یادگیری او هم قوی‌تر و پایدارتر شود:

عکس کاول زد، تو آن تقلید دان	چون پیایی شد، شود تحقیق آن
تا نشد تحقیق، از یاران مبر	از صدف مگسل، نگشت آن قطره دُر
صاف خواهی چشم و عقل و سمع را	بر دران تو پرده‌های طمع را
	(۵۶۹/۲ - ۵۶۷)

شناخت براساس قاعده تضاد

مولانا معتقد است جهان هستی طوری آفریده شده که از طرفی در تمامی ذرات و اجزای آن جنگی میان اضداد نهفته است و از طرف دیگر اجزای عالم هر یک در پی خیر خویش اند و در واقع کمال وجودی خویش را می‌طلبند (آقایی و ایزد پناه، ۱۳۹۴).

مولانا بر این باور است که معلم باید برای شناخت بهتر دانش آموز، او را به تفکر وادارد و یکی از راه‌های شناخت این است که هر ضدی را فقط با ضد خودش باید شناخت. مثلاً وقتی انسان ضربه و ناراحتی را دیده باشد، مفهوم مهر و عطوفت را در خواهد یافت. وی سپس

برای ورود به بحث مورد نظر خود، با ظرافتِ خاصِ خویش می‌گویید به همین دلیل است که ناگزیر دنیا پیش از جهان ماورا آمده است تا تو ارزش آن جهان را دریابی:

جز به ضد، ضد را همی نتوان شناخت چون ببیند زخم بشناسد نواخت
لاجرم دنیا مقدم آمده است تا بدانی قدر اقلیم الست

(۵۶۰/۵ - ۵۹۹)

از این نکته می‌توان در مباحث تعلیم و تربیت و یا روان‌شناسی تربیتی استفاده‌های فراوان بُرد و بلکه می‌توان گفت از محوری‌ترین اصول آموزش و پرورش است. چرا که می‌دانیم سطوح انگیزی و تقویت‌کننده‌ها، در متعلمین بسیار متفاوت است و متاسفانه از آسیب‌های مهم و جدی در اکثر نظام‌های تعلیم و تربیت، عدم توجه واقعی به این مهم است. چنانچه تقویت‌کننده‌های هر یادگیرنده را بدانیم و انگیزه او را نسبت به فراگیری مطالب تشخیص دهیم می‌توانیم از تکنیک مهم قاعده تضاد برای یادگیری او استفاده نمائیم. مثلاً وقتی مبحثی را به دانش‌آموز ارائه می‌کنیم (با این توضیح مهم که هر یادگیری در بادی امر اساساً اضطراب انگیز است) چنانچه با سطح شناختی او متناسب باشد باید به انگیزه او توجه نمائیم. اگر شخص فاقد انگیزه یا انگیزه کمی برای یادگیری دارد، نسبت به تقویت‌کننده‌های او توجه و شناخت لازم را بدست آوریم و سپس با وعده آن چیز (که برای او تقویت‌کننده به حساب می‌آید، مثلاً بازی خاص یا اسباب بازی ویژه یا ...) توجه او را جلب نموده و بدین طریق می‌بینیم که اضطراب او بالا خواهد رفت زیرا وی را دچار تضاد کرده‌ایم که اگر می‌خواهد به مطلوب خویش برسد، باید به مباحث مطروحه توجه کند (نکته مهم این است که نباید به این مسئله نگاه کلی کرده و این مطالب را به تمامی یادگیرندگان در یک سطح ارائه دهیم. در واقع، با توجه به تفاوت‌های فردی یادگیرندگان، از لحاظ سطح انگیزی، نوع و میزان تقویت‌کننده‌ها و حتی سطح اضطراب آن‌ها، ممکن است لازم شود در این شیوه برای افراد مختلف به صورت متفاوت عمل کرد، بدین معنی که هدف، ایجاد اضطراب یادگیری براساس قاعده تضاد است و باید توجه داشت که نباید سطح اضطراب فرد از حالت

بهنجار و مؤثر، فراتر رود و چنان چه اساساً دانش آموزی سطح اضطرابش بالاست در این قانون و قاعده باید برای او به گونه‌ای عمل نمائیم که سطح اضطراب او کاهش و به سطح بهنجار برسد که در یادگیری او خللی ایجاد ننماید. پس استفاده از قاعده تضاد به این معنی که برای یادگیرنده‌ای که خواهان فعالیت دیگری (مثلاً فعالیت التذادی بازی) می‌باشد می‌توانیم این گونه عمل کنیم که وی در تضاد بین دو چیز قرار بگیرد و از آن جا که وی خواهان رسیدن به مطلوب خود است لذا می‌تواند این مسئله باعث رغبت وی به آموزش شود و پس از آن که در وی یادگیری بدین طریق شکل گرفت در سطح پیچیده یا بالاتر می‌تواند به جایی برسد که لذت یادگیری را با فعالیت التذادی دیگر، موقتاً جایگزین نماید و بدیهی است که در چنین صورتی، نفس مطالعه و یادگیری می‌تواند نهایتاً برای یادگیرنده لذت بخش شود.

شواهدی بر تأیید نظریات مولوی در تعلیم و تربیت

ضرورت مطابقت سخن معلم با ظرفیت و فهم مخاطب و استفاده از مثال در آموزش

مولوی از تمثیل بسیار استفاده کرده است. او گاهی در بیان تأویل‌های خود و برای توجیه آن‌ها از تمثیل بهره می‌برد. گویا این گونه موضوع را برای خواننده ملموس‌تر می‌کند و پذیرش و درک آن آسان‌تر می‌شود (نافلی شهرستانی و آقا حسینی، ۱۳۹۹) آنچه به مثنوی حرکت می‌دهد و باعث جوشش‌ها و تداعی‌های خلاقانه مولانا می‌شود، ذهن روایی و تأویلی مولانا است... مولوی به یاری تمثیل به فراسوی شناخت دست می‌یابد. او از روش تمثیل با آوردن داستان‌های گوناگون بهره می‌گیرد تا جهان فرا رو را شناسایی کند و دیدگاه‌های پیچیده عرفانی خود را در میان داستان‌ها با مثال بازگو کند (جهان دیده کودهی، ۱۳۹۲).

مولانا بر این باور است که سخن را به قدر فهم شنونده باید گفت. وی سپس برای درک مقصود از چیزهای ملموس مثال می‌زند و می‌گوید مثلاً خیاط لباس را متناسب با اندام شخص می‌دوزد:

زآنکه قدر مستمع آید نبا برقد خواجه بُرد درزی قبا

(۱۲۴۱/۶)

و یا در جای دیگری می‌گوید اگر تو با کودک سروکار داری، باید زبان کود کانه بدانی و برای این که او مطلب را درک کند باید در سطح فهم و درک کودک باوی گفتگو کنی:

چون که با کودک سر و کارت فتاد پس زبان کودکی باید گشاد

(۲۵۷۷/۴)

مولانا همچنین به ضرورت استفاده از مثال و تصاویر در یادگیری برای فهم مطالب تأکید می‌کند و می‌گوید معلمین کار آزموده و افراد فهیم برای فهم مقاصد خود (بوژه برای آنان که ادراک ضعیفی دارند) از مثال‌ها و تصاویر استفاده می‌کنند تا کسانی که طالب و عاشق حقیقت هستند، بتوانند منظور و مراد گوینده را درک کنند:

لیک تمثیلی و تصویری کند تا که در یابد ضعیفی عشق مند

(۱۱۷/۶)

وی در جای دیگری نیز آوردن مثال را برای فهم عمومی به منزله واسطه‌ای در یادگیری می‌داند و می‌گوید مثال (واسطه) در سخن گفتن جزء شروط یادگیری افراد است و از این مطالب می‌توان چنین استفاده نمود که معلم آگاه و خردمند، در تعلیم و تربیت باید از مثال و عینی کردن مطالب و وسایل سمعی و بصری استفاده کند:

این مثل چون واسطه ست اندر کلام واسطه شرط است بهر فهم عام

(۲۲۸/۵)

تأکید بر مسئولیت‌پذیر بودن انسان و استفاده از آن در تعلیم و تربیت

مولانا در باب پرهیز از فرافکنی و قبول مسئولیت اعمال هر فرد توسط خودش، مطالب زیبایی مطرح می‌کند. وی می‌گوید: دیگران را مسئول اعمال خود نباید دانست و جرم و گناه خود را نباید به گردن دیگران انداخت، زیرا جرمی که انسان خود مرتکب آن می‌شود، بذر آن به دست خودش کاشته شده و باید به این امر اعتراف کرده و با جزا و دادگری حضرت حق آشتی کرد. وی تأکید می‌کند که اعمال بد باعث محنت و رنج انسان می‌شود و چنانچه به

انسان رنج و محنتی رسید نباید نتیجه اعمال بد خود را، به بخت و اقبال نسبت دهد چرا که توجه زیاد به طالع و شانس، باعث آن می‌شود که در چشم دل و بینش باطنی انسان اختلال ایجاد شود و دیگر نتواند به تحلیل واقعیات پردازد و لذا توصیه می‌کند که باید نفس خود را متهم کنی و او را مورد محاسبه و مواخذه قرار دهی و نه آن که عدل الهی را که برای تو مقرر شده، مورد نکوهش و سرزنش قرار دهی:

جرم خود را بر کسی دیگر منه	هوش و گوش خود بدین پاداش ده
جرم بر خود نه که تو خود کاشتی	با جزا و عدل حق کن آشتی
رنج را باشد سبب بد کردنی	بد ز فعل خود شناس از بخت نی
آن نظر در بخت چشم احول کند	کلب را کهدانی و کاهل کند
متهم کن نفس خود را ای فتی	متهم کم کن جزای عدل را

(۴۳۰/۶ - ۴۲۶)

از این مطالب در تعلیم و تربیت نکات ارزنده‌ای قابل استنتاج است از جمله آن که دانش آموز هیچ گاه نباید مسئولیت اعمال خود را به دیگران و یا به شرایط و... نسبت داده و آنان را مسئول کم کاری و یا افت تحصیلی خود بداند. همچنین نباید به مسئله شانس و اقبال نظر کند و بگوید که اگر من مثل فلان دانش آموز شانس می‌آوردم چنین و چنان می‌شد چرا که پناه بردن به شانس و اقبال و استفاده از فرافکنی و تقصیر و گناه و اشتباه‌ها را به دیگران نسبت دادن، باعث می‌شود که فرد نتواند واقعیات موجود را به درستی تجزیه و تحلیل کند و در نتیجه ممکن است از سعی و تلاش هم باز بماند لذا به عنوان یک راهکار در تعلیم و تربیت باید گفت فردی که دچار چنین حالتی شده چاره آن است که با واقعیات خود را روبرو کرده و شخص خودش را متهم بداند و خودش را مورد مواخذه و حساب و کتاب قرار دهد. همچنین با استفاده از تکنیک‌های روان‌شناسی شناختی، معلم متخصص یا مشاور آگاه و تعلیم دیده، می‌تواند روی شناخت وی کار کرده و واقعیات را آنگونه که هست برای او روشن و



آشکار نماید تا او از فرافکنی، سستی، تنبلی و پناه بردن به شانس و اقبال دست شسته و روش خود را تغییر دهد و برای درک حقیقت، دیدگاه خود را تصحیح کند.

ستایش احوال کودکانه و نقش بازی در شکل‌گیری شخصیت روحی و رشد ذهنی کودک
 مولوی او صاف و احوال کودکانه را از جمله یکتا شناسی (که کودک جز مادرش را نمی‌شناسد)، عدم کینه ورزی، نخوردن غم گذشته و آینده، عدم ریاکاری، نپوشیدن عیب خود، دروغ نگفتن، عدم تکبرورزی و... را مانند بقیه عرفای پیشین می‌ستود و معتقد بود که بزرگسالان باید این گونه صفات را از کودکان بیاموزند و تصریح می‌کند که کودکی به معنای جهالت، آن است که انسان در مرحله صورت و ظواهر زندگی بماند و با امور کاذب دنیا سرگرم بازی و امور یاوه و بیهوده شود. وی گذر از مرحله کودکی و جهالت را، رهیدن از هوای نفس می‌داند:

خلق اطفالند جز مست خدا	نیست بالغ جز رهیده از هوا
گفت دنیا لعب و لهو است و شما	کودکید و راست فرماید خدا
از لعب بیرون نرفتی کودکی	بی ذکاوت روح، کی باشد ذکی؟

(۳۴۳۰ - ۳۴۳۲/۱)

مولوی معتقد است که کودک عاشق بازی است:

کودکان چون نام بازی بشنوند
 جمله با خرگور هم تگ می‌دوند

(۵۱۱/۳)

وقت بازی کودکان را زاختلال
 می‌نماید آن خزف‌ها زر و مال

(۶۷۶/۴)

وی اسباب بازی را حتی برای رشد عقلی کودکان لازم می‌شمارد و معتقد است که بازی در شکل‌گیری شخصیت روحی و رشد ذهنی کودک، نقش اساسی دارد و بر این باور است که

اساساً بازی کردن کودکان علامت عقل آنهاست و لذا کودک ناسالم یا به تعبیر وی دیوانه، بازی نمی کند:

جانش گردد با یم عقل آشنا	... تا زلعبت اندک اندک در صبا
گرچه با عقل است در ظاهرابی	عقل از آن بازی همی یابد صبی
جزو باید تا که کل را فی کند	کودک دیوانه بازی کی کند

(۲۲۵۴ - ۲۲۵۴/۶)

لزوم به موقع به اجرا گذاردن تعلیم و تربیت

مولوی همچنین در بحث زمان مناسب برای تعلیم و تربیت، صریحاً ابراز می نماید که باید در تعلیم و تربیت، مباحث و نکات تربیتی به موقع به اجرا گذارده شوند کما این که اگر به طفلی که هنوز دندان نیاورده و شیرخوار است، نان بدهی ممکن است این نان باعث مرگ او شود (پس نباید زود هنگام و قبل از آمادگی کودک نسبت به تعلیم و تربیت مورد خاص او اقدام کرد) ضمناً اضافه می نماید که همان کودک هنگامی که دندان درآورد، خودش طالب نان می شود:

طفل را گر نان دهی بر جای شیر	طفل مسکین را از آن نان مرده گیر
چون که دندانها برآرد بعد از آن	هم به خود، طالب شود آن طفل، نان

(۵۸۱ - ۵۸۲/۱)

مولانا بر این باور است که کودک با گریه، نیازهای غریزی خود را بازگو می کند و حتی طفل یک روزه این راه و روش را به صورت غریزی می داند که اگر گریه کند مادر یا دایه ی مشفق او را درمی یابد:

تا نگرید ابر کی خندد چمن	تا نگرید طفل کی جوشد لبن
طفل یک روزه همی داند طریق	که بگریم تا رسد دایه شفیق

(۱۳۴ - ۱۳۵/۵)

البته نیک می دانیم که هدف غائی تعلیم و تربیت از منظر مولانا جلال الدین بلخی رسیدن به درجات کمال و دست یابی به انسان کامل است. انسانی که وی در سراسر مثنوی به جستجوی اوست. انسانی که از نظر او دست یافتنی است نه فقط به مانند نیچه که آن را یک اسطوره می دانست. هر چند که او هم هدف را نه انسانیت که ابرانسان یا انسان کامل می داند.

واقف شدن به نقص خود برای حرکت در مسیر کمال

انسان در چشم مولوی موجودی است دارای کمالات بی نهایت که با داشتن گوهری به نام اختیار، شایسته مقام کرمنا شده است. سلطنتی که هیچ موجودی در دریا و خشکی توفیق دست یابی بدان را نداشته است و این منزلت و تمایز، تنها برای او و با موهبت الهی حاصل شده است. به نظر مولوی، آن چه بیش از هر چیز برای آدمی اهمیت دارد و جان همه علوم است این است که بداند خود کیست، از کجا آمده است، آمدنش بهر چیست و عدم آگاهی بر این موضوعات مهم، او را در زمره ستمکاران و جاهلان قرار می دهد و وقتی انسان بدین خودشناسی رسید، نقص های خود را نیز می شناسد و در زندگی به دنبال رفع نقایص خویش می شود. در عین حال نیز چنین انسانی خود را حقیر و کوچک نمی شمارد و می داند ظرفیت های وجودی اش چقدر گسترده است. در واقع پیش درآمد آگاهی یافتن از نقص ها، شناخت توانمندی های واقعی انسان است. مولانا با نگاه عمیق و ژرف خود به این نکته تربیتی و روان‌شناختی امروز، در گذشته توجه داشته و در دفتر اول در بخش «اعتراض کردن نخجیران بر خرگوش و جواب دادن خرگوش ایشان را» یک به یک با ذکر مثال های خلاقانه، شیرین و گیرا به این مهم پرداخته است:

آن چه حق آموخت مرزنبور را	آن نباشد شیر را و گور را
خانه ها سازد پر از حلوائی تر	حق بر او آن علم را بگشاد در
آن چه حق آموخت کرم پيله را	هیچ پيلي داند آن گون حيله را؟

(۱۶/۱-۱۰۱۴)

او در این مثال‌ها می‌گوید زنبور خیلی کوچک و ناچیز است ولی ماده‌ای به نام عسل تولید می‌کند. کرم پيله بسیار ناچیز به نظر می‌رسد ولی کرم پيله پرنیان گران قیمت تولید می‌کند. مگر خود این آدم خاکی چیست؟ غیر از این است که از یک عده عناصر جامد تولید گشته است؟ در صورتی که می‌بینیم چه کارهای محیرالعقولی که نمی‌کند و چه مقامات عالی را که در راه حق و حقیقت نمی‌پیماید (جعفری، ۱۳۴۹).

از سویی می‌دانیم که انسان کامل، علی‌رغم کمال نیز، خود را کامل ندانسته و همواره رو به سوی درگاه خالق خویش داشته و به انسان بودن و جایز الخطا بودن خود اعتراف می‌کند. مولانا نیز خطاب به عامه انسان‌ها تأکید می‌کند که ای انسان که از خیر و شریبی خبر هستی بهتر است برای این که بدانی کاملی یا خیر، اول خود را امتحان کنی و گوهر وجود خود را بشناسی. در این صورت است که پس از درون‌کاوی و پی‌بردن به نقایص خود، خود را کامل و بی‌نقص نخواهی دانست. مولانا صریحاً اظهار می‌کند کمال با وجود نقایص آشکار می‌شود چرا که بدون شک، ضد، ضد را آشکار می‌کند و هر کس به نقایص خود توجه کند و بر آن‌ها واقف شود، می‌تواند در عرصه کمال جویی با شتاب پیش رود و بالعکس و کار مریب آشناسازی شاگرد برای وقوف به نقص‌های خویش است. وی به طور صریح می‌گوید ندیدن نقص خویش و گمان کمال، انسان را از تکامل باز می‌دارد و هیچ بیماری و دردی هم بدتر از این نیست که شخصی خودش را کامل فرض کند:

نقص‌ها آینه وصف کمال	و آن حقارت آینه عزو جلال
زانکه ضد را ضد کند ظاهر یقین	زانکه با سرکه، پدیداست انگبین
هرکه نقص خویش را دید و شناخت	اندر استکمال خود، دواسه به تاخت
زان نمی‌پرد به سوی ذوالجلال	کوگمانی می‌برد خود را کمال
علتی بت‌ز بندار کمال	نیست اندر جان تو ای دودلال

(۳۲۱۴/۱ - ۳۲۱۰)



و وقتی انسان به نواقص خویش آشنایی و یقین کامل پیدا کرد، در صدد رفع نواقص بر می‌آید و در نتیجه از عیب جویی و امتحان دیگران فارغ می‌شود زیرا که می‌داند خداوند بدون امتحان و بلا، بنده‌ای را به کمال نمی‌رساند:

ای ندانسته تو شرّ و خیر را	امتحان خود را کن، آنگه غیر را
امتحان خود چو کردی ای فلان	فارغ آیی ز امتحان دیگران
پس بدان، بی امتحانی، که إله	شِگری نفرستد ناجایگاه

(۳۶۷-۳۶۸-۳۷۰/۴)

پاسخ به سؤالات و نتیجه‌گیری

نبوغ مولوی در این است که ذهن خلاق او این توانایی را دارد که داستان‌های هم‌الگو را که ساختارهای مشابهی دارند، براساس الگوی مثالی مرکزی واحد، که در ذهن دارد، بیاورد و از آن‌ها در جهت ارشاد و تعلیم مخاطبان خود بهره‌گیری کند. گفته شد که مولانا، عمیق‌ترین حکمت‌های تربیتی را در دل داستان‌ها و در قالب قصه و حکایت در مثنوی معنوی به نمایش می‌گذارد. مثلاً یکی از نکات زیربنایی در تعلیم و تربیت و روان‌شناسی که از دیر باز مورد توجه بوده است، بحث سرشت و خوی و خصلت انسانی است که در قرون اخیر نیز برخی از متفکران به ویژگی‌های فطری، فراگیر، ثابت و جهت‌دار (نیک و بد) در وجود انسان اذعان می‌کنند. آبراهام مزلو، توماس هابز و جان استوارت میل از این گروه هستند (برزگر بفروئی و همکاران، ۱۳۹۴). مولوی در ابتدای دفتر پنجم مثنوی این مطلب را تحت عنوان چهارخوی و صفت سرشتی انسان به نام‌های حرص، شهوت، حب جاه و آرزوهای بلند یا جاودانگی در قالب نمادین چهارپرنده و جانور به تمثیل درآورده است. در واقع وی معتقد است که این صفات چهارگانه که خداوند در وجود انسان‌ها به ودیعت نهاده، ظرفیت‌های جهت‌داری نیستند و چیزی که این ظرفیت‌ها را جهت‌دار می‌کند، تربیت است یا به عبارت دیگر، تربیت

یعنی استفاده جهت دار از این سرشت نهاده شده در وجود بشر است و مؤمن کسی است که از این قابلیت‌ها در جهت مثبت استفاده می‌کند و کافر کسی است که از این جهت‌ها در عمل استفاده نامطلوب می‌کند. پس کار تعلیم و تربیت، جهت دار نمودن و استفاده صحیح از این قابلیت‌های خدادادی است که با فعلیت بخشیدن به آن‌ها می‌تواند دارای زندگی واقعی و حیات جاودان شود. امینی (۱۳۸۲) نیز با استعانت از سخن بزرگان براین باور است که سرشت انسان بر خوبی و نیکی است و انسان، در بهره برداری از آن متفاوت و تابع نحوه گزینش آنان است. با وصف فوق در پاسخ به سؤال اول پژوهش به طور خلاصه می‌توان گفت که مولوی ضمن اعتقاد به سرشت و طبیعت خاص انسان، براین باور است که سرشت تمامی انسان‌ها ذاتاً خوب است و اگر بدی در انسان به وجود می‌آید، بدی عاریتی است که بر اثر تعلیم و تربیت و محیط بد بدن گرفتار شده است و لذا تأکید می‌کند که کار تعلیم و تربیت این است که مربی مراقب باشد تا خطاها و لغزش‌ها در انسان به صورت ملکه راسخ درنیاید و با دانش‌آموزان باید به گونه‌ای عمل شود که با تعلیم و تربیت صحیح و بازگشت به سرشت خوب خودشان، از گمراهی و ضلالت نجات یابند. در تبیین این مطلب می‌توان گفت که مولوی نیز معتقد است وقتی خوی بد در وجود شما استوار شد، به رفتار عاداتی تبدیل می‌شود. به عبارت دیگر، وی سرشتی بودن تخم کاشته شده در وجود انسان‌ها (شهوت) را باور دارد ولی سخت بر این اعتقاد است که به علت عادت ورزیدن، ما آن را محکم و استوار می‌کنیم:

ز انک خوی بد نگشستست استوار مور شهوت شد ز عادت همچو مار

(۲ / ۳۴۷۱)

البته مولوی راهکار برون رفت از این مشکل را، مبارزه از ابتدای روی آوردن خوی بد و در واقع پیشگیری می‌داند و آسیب شناسی که در این زمینه مطرح می‌کند آن است که می‌گوید فرد آن خوی بد را ناچیز به حساب می‌آورد:

مار شهوت را بگش در ابتدا ورنه اینک گشت مارت ازدها
لیک هر کس مور بیند مار خویش توز صاحب دل کن استفسار خویش

تانشد زر مس نداند من مسم

تانشد شه دل نداند مفلسم

(۳۴۷۲-۳۴۷۴/۲)

سپس مولانا امیدوارانه تأکید می‌کند که این عادات و خوی‌های بد، قابل تغییر است، زیرا بر اثر عادات بد در تو حادث شده است و کسی که عادت‌مند خوی بد شده، باید ابتدا بپذیرد که این خوی بدی است و قصد تغییر آن را داشته باشد و بخواهد که آن را از وجود خویش زایل کند و برای برون رفت از این مشکل، باید دست یاری و کمک به سوی وارسته و اهل دلی برد که به راهنمایی او بپردازد:

خدمت اکسیر کن مس وار تو

جور می کش ای دل از دلداری تو

کیست دلداری، اهل دل نیکو بدن

که چو روز و شب جهانند از جهان

عیب کم گو بنده ی الله را

متهم کم کن به دزدی، شاه را

(۳۴۷۵-۳۴۷۷/۲)

همچنین مولانا معتقد است که اگر حجاب‌های مانع و ساتر، کنار زده شود، پاکی فطری آن‌ها آشکار می‌شود:

جان‌ها در اصل خود عیسی دم است

یک دم‌ش زخم است و دیگر مرهم است

گر حجاب از جان‌ها برخاستی

گفت هر جانی مسیح آساستی

(۱۵۹۸-۱۵۹۹/۱)

امروزه گفته شده است که عوامل ژنتیک سازنده سرشت، تحت تأثیر عوامل محیطی می‌توانند شکل بگیرند و منجر به بروز رفتارهای فرد شوند. این ویژگی‌ها در تمامی فرهنگ‌ها و نژادها، به طور یکسان وجود دارند و در سال‌های بعدی زندگی تبدیل به ویژگی‌های شخصیتی فرد می‌شوند و نحوه رفتارهای او را در دهه دوم و سوم زندگی شکل می‌دهند. به عنوان مثال کودکی که ویژگی‌های سرشتی و ذاتی از او یک کودک راحت می‌سازد در صورتی که تحت نظر والدینی با عملکرد سالم و سبک فرزندپروری مقتدرانه تربیت شود، احتمالاً در زندگی آینده مشکلات رفتاری و اختلالات روان‌شناختی نخواهد داشت و در صورت بروز

مشکلات، راحت تر قابل درمان است، در حالی که اگر همین کودک در خانواده‌ای با سبک فرزند پروری مستبدانه رشد و تربیت شود، ممکن است در آینده دچار مشکلات متعدد روان‌شناختی شود (خوشابی، ۱۳۸۸).

در پاسخ به سؤال دوم پژوهش در ارتباط با تأثیر انگیزه‌ها در ظهور رفتار، مولوی معتقد است که انگیزه‌ها و محرک‌های درونی، شکل رفتار خارجی انسان را تعیین می‌کنند. پس باید به انگیزه‌های درونی شاگردان توجه کرد و معلم خوب آن است که بتواند با تحریک و رشد انگیزه‌های درونی دانش‌آموز، او را وادار به رفتارهای خوب کند. به بیان دیگر چنانچه در امر تحصیل و در فرایند یاددهی - یادگیری بتوان انگیزه‌های درونی دانش‌آموز را تقویت کرد، وی خواهد توانست به یادگیری پایدار و عمیق درونی برسد. در تبیین امروزین این مطلب می‌توان گفت انگیزش موجب ایجاد انرژی و جهت دادن به رفتار می‌شود که سبب می‌شود توجه افراد حفظ شود و تداوم یابد. از آنجا که رفتار آدمی دارای هدف است، پس انگیزش تعیین‌کننده تقویت‌ها و توجیه‌کننده جهت‌گیری‌هاست (رضائی، ص ۱۱۹). انگیزش، یکی از مهم‌ترین عناصر یادگیری و آموزش اثربخش است که در عین حال اندازه‌گیری آن بسیار دشوار است. به زبان ساده، چیزی است که شما را به پیش‌رفتن وا می‌دارد، در حال پیش‌رفتن نگه می‌دارد و تعیین می‌کند که به کجا سعی دارید بروید (رابرت‌ای، ۲۰۰۶). در تعلیم و تربیت، بحث انگیزش عمدتاً به نکات زیر توجه دارد: آماده ساختن دانش‌آموز برای یادگیری، فعال نگه داشتن دانش‌آموز در طول یادگیری و توجه و دقت برای تمرکز بیشتر.

در پاسخ به سؤال سوم پژوهش که کارآمدترین روش تعلیم و تربیت چگونه باید باشد، مولوی به امر تحقیق در یادگیری اشاره می‌کند. مولوی، خود با تجربه درونی، شناخت نفس و هدایت شمس تبریزی به آن [علم تحقیقی] راه یافت. علم تحقیقی همان است که از حس گذر کرده و به معرفت شهودی می‌رسد. انسان از طریق این معرفت که از دل سرچشمه می‌گیرد، با حقیقت هستی رو به رو می‌شود (یوسفی و نئی، ۱۳۹۷: ۵۶). مولوی در بحث یادگیری و تقلید (که نقطه مقابل تحقیق است) ضمن بر شمردن آفات تقلید می‌گوید ممکن

است در ابتدای امر آموزش، گاه ذوق و حالی در فرد ایجاد شود که این علامت تقلید است (والبته برای مبتدیان خوب است و نباید آن را رها کنند) اما چنانچه این حال مستمر و یا به کرات واقع شد می‌تواند علامت تحقیق باشد. به بیان ساده‌تر، وی می‌گوید شاگرد ممکن است در ابتدای کار نیاز به آن داشته باشد که معلم بسیاری از مطالب را برای او بازگو نماید اما وی باید شیوه ای در پیش گیرد که به تدریج این وابستگی و طمع آماده سازی مطالب قطع شود و شاگرد با شور و ذوق تحقیق آشنا و یادگیری او هم پایدار شود. از منظر مولوی، مقلدی که بر اساس محفوظات و ذخیره ذهنیات خویش ادعای سخندانی می‌کند، به جوی آبی می‌ماند که ممکن است تشنگانی را سیراب کند ولی خود از آب بهره ای نمی‌برد. شاید هم به این دلیل است که او اصلاً احساس تشنگی نمی‌کند (معراجی، ۱۳۸۲) پس مولوی محور و پایه و اساس آموزش و پرورش را بر امر تحقیق می‌داند و معتقد به فرایند پژوهش محوری شاگردان است.

در پاسخ به سؤال چهارم تحقیق ابتدا باید اذعان داشت که معلم به عنوان یکی از مهمترین عناصر در سیستم آموزش و پرورش، می‌تواند تأثیری شگرف بر سایر عناصر آموزشی داشته باشد و مسیر تحقق اهداف و رسالت‌های مدارس را هموارتر سازد. رفتار نوآورانه معلمان موجب ایجاد کلاسی پویا، فعال، فراگیری بهتر و عملکرد مطلوب معلم و شاگرد می‌شود (خسروی و همکاران، ۱۳۹۸). مولوی روی شناخت براساس قاعده تضاد تأکید می‌کند و می‌گوید یکی از راه‌های واداشتن شاگرد به تفکر خلاق و رسیدن به شناخت این است که هر ضدی را با ضد خودش به او بشناسی و چنانچه در متن مقاله آمده است می‌توان نتیجه گرفت که با عنایت به تفاوت در سطح انگیزش دانش آموزان، معلم باید تقویت کننده‌های هر یادگیرنده را بشناسد و پس از آن است که می‌تواند برای رسیدن به درک عمیق مطلبی، وی را دچار تضاد نماید. در این سبک خلاق، مولوی گاه در بیان مفاهیم، از ضد آن‌ها بهره می‌جوید و بر این باور است تا ضد چیزی وجود نداشته باشد، ارزش خود آن چیز دانسته نخواهد شد: ضد به ضد پیدا بود چون روم و رنگ (۱/۱۱۳۲). مولانا در دفتر ششم حتی رونق و فروغ ظاهر دروغ را هم

از راست می‌داند و معتقد است خرد دروغگو، چون می‌بیند سخن راست مطلوب همگان است و نزد همه کس راجح و پررونق، به امید آن که مردم دروغ آن را راست پندارند، به دروغگویی اقدام می‌کند.

برای پاسخ به سؤال پنجم و آخرین سؤال پژوهش که آیا شواهدی بر تأیید نظرات مولوی در تعلیم و تربیت امروزه می‌توان یافت، پاسخ مثبت است که در متن مقاله به چند نمونه از آن‌ها اشاره شده است. مثلاً مولوی معتقد است که سخن معلم باید با ظرفیت و فهم شاگرد مطابقت داشته باشد و لازم است در امر آموزش از مثال استفاده کرد. وی برای تفهیم این مطابقت، مثال ملموس و عینی می‌زند و می‌گوید همان گونه که خیاط باید لباس را متناسب با اندام شخص بدوزد، معلم نیز باید درس را مطابق با میزان درک یادگیرنده مطرح کند و تأکید می‌کند که اگر مخاطبین شما کودک هستند لازم است مطالب را در سطح فهم و درک کودک و با بیان شیرین و جذاب کودکانه مطرح کنی و برای بیان مقاصد خود از مثال‌ها و تصاویر (وسایل سمعی - بصری) به گونه‌ای بهره‌بری که مخاطب را مشتاق‌نمایی و شاگردان ضعیف نیز از آموزش تو بهره‌برند. این مطلب مورد اشاره مولوی، علی‌رغم این که بیش از هفتصد سال پیش بیان شده است، اما روش‌های نوین آموزش و پرورش نیز ضمن قبول این مسئله بر این باورند که کودک در مرحله عملیات عینی، آموزشش باید بر موارد عینی و قابل مشاهده استوار باشد و از وسایل کمک آموزشی بهره‌برد تا یادگیری او پایدار شود. آزمودن، افزودن و آراستگی، سه عنصری هستند که فرادهندگان قدیم، خود در ابتدا آنان را درک کرده‌اند و عمیقاً می‌توان این درک را در آثار مولوی، سهروردی، خیام، حافظ و... دید که عملی‌ترین شکل ممکن تعلیم و تربیت را برای فراگیری تشریح می‌کنند. وقتی از مولای رومی می‌شنویم که می‌گوید:

در نیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید، والسلام (۱۸/۱)

طریقه ماهرانه درک کردن و کسب کردن مهارت لازم، از نظر این بزرگ‌ارزنده، پخته شدن است و در آن آیین، پخته شدن برای چوپان و موسی به طرق مختلف صورت می‌گیرد، چون

مولوی، حافظ، سعدی و فردوسی، قوانین تربیتی را دلنشین و عملی ترسیم کرده‌اند، خواننده و شنونده در پای این نخلِ پرعاطفه و زرین برگ و در هنگام فراگیری، بیهوش می‌شوند و در بیهوشی، صاحب هوش می‌شوند (کردی، ۱۳۷۵). همچنین مولوی با تأکید بر لزوم مسئولیت پذیر بودن انسان و پرهیز از فرافکنی اذعان می‌کند که باید انسان بپذیرد که عمدتاً رنج و محنت انسان‌ها در نتیجه عمل خودشان است و نباید شانس و بخت و اقبال را باعث آنها دانست. به بیان دیگر استفاده از فرافکنی و تقصیر و اشتباه‌ها را به دیگران نسبت دادن باعث آن می‌شود که فرد نتواند واقعیات موجود را به درستی تجزیه و تحلیل نماید و در نتیجه ممکن است از تلاش باز ماند. مولوی همچنین به احوال و اوصاف کودکان (از جمله یکتاشناسی، در حال زندگی کردن و...)، لزوم به موقع به اجرا گذاردن تعلیم و تربیت، واقف شدن به نقص خود برای حرکت در مسیر کمال و به نقش بازی در رشد قوای ذهنی و جسمی و شکل‌گیری شخصیت روحی کودکان با سرایش ابیات زیبایی اشاره می‌کند، که در متن مقاله به آنها پرداخته شده است. در خصوص دیدگاه «الگو مدار» مولوی در اخذ الگوها و ساختارهای بنیادین ذهنی از قصه‌های قرآن کریم و بهره‌گیری از این الگوهای مثالی و «سرمشق‌های عالی» برای پروراندن قصه و رمزگشایی عناصر سازنده آن و ارائه گزاره‌های اخلاقی، اجتماعی و معرفتی به عنوان دیدگاهی ویژه در پژوهش‌های مولوی شناسی نکات قابل تاملی مطرح شده است و نتیجه نشان می‌دهد که مولوی با دیدگاه الگو مدار خود از قصه‌های قرآن به صورت سرمشق‌های عالی برای پروراندن و به بار نشانیدن قصه‌ها و تمثیل‌های خود و رسیدن به هدف اصلی خود، که تعلیم و انذار مخاطبان است، عمیقاً بهره برده و این تأثیرپذیری و بهره‌گیری عمیق‌تر و اساسی‌تر از آن است که آن را به عناصر «تداعی معانی» یا «نظام تلمیحی» فرو بکاهیم (بخشی، ۱۳۷۶). مولانا از آن دسته اندیشمندانی

است که هرچه می‌گذرد بر عظمت او افزوده می‌شود. پیام معنوی مولانا به ویژه در جهان امروز که انسان‌ها تشنه معنویت هستند، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است (کزازی، ۱۳۸۰: ۳). در خاتمه نگارنده نیز بر این باور است که به جهت این که آراء تربیتی مولانا، از فرهنگ بومی ایرانیان سرچشمه گرفته است و این آراء، هم از لحاظ کسوت تاریخی و هم از نظر محتوای تربیتی بر آراء اندیشمندان غربی تقدیم و ارجحیت دارد لذا می‌توان اصول و اندیشه‌های تربیتی مولانا را چارچوب مناسبی برای تدوین تعلیم و تربیت ایرانی-اسلامی قرار داد.

منابع و مأخذ

- آل عصفور، محمد. (۱۳۸۵). *انسان کامل و انسان شناسی مولانا*. کاوش نامه. ۷(۱۲)، ۹۵-۱۲۷.
- ابراهیمی دینانی، غلامحسین. (۱۳۹۷). *چهار مرغ نفسانیت در داستان حضرت ابراهیم (ع)*. برنامه تلویزیونی معرفت. تاریخ پخش ۹/۳/۹۷.
- اسحاق امینی، محمد. (۱۳۸۲). *سرشت انسان نیکی یا بدی از دیدگاه اسلام*. پایان نامه دانشکده الهیات و معارف اسلامی. دانشگاه جامعه المصطفی العالمیه. وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.
- امین فر، مرتضی. (۱۳۷۴). *طبیعت و سرشت انسان در تعلیم و تربیت، حضور، ۱۱، ۱۹۴-۲۰۶*. بخشی، اختیار. (۱۳۷۶). *تأثیرپذیری مولوی از قصه‌های قرآن در داستان روستایی و شهری در مثنوی، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، ۱۶، تابستان، ۲-۳۱*.
- برزگر بفروئی، مهدی؛ ملایی بهرامی، یعقوب و برزگر بفرویی، کاظم. (۱۳۹۴). *مبانی فطری اخلاق در نهج البلاغه و اصول تربیتی مبتنی بر آن، دومین کنفرانس ملی توسعه پایدار در علوم تربیتی و روان‌شناسی، مطالعات اجتماعی و فرهنگی، تهران*

تریگ، راجر. (۱۹۹۹). دیدگاه‌هایی درباره سرشت آدمی (رویکردی تاریخی)، جمعی از مترجمین سال ۱۳۸۲. ویراستار بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

جعفری، محمد تقی. (۱۳۴۹). تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی جلال‌الدین محمد بلخی. تهران: شرکت سهامی انتشار.

جهان دیده کودهی، سینا. (۱۳۹۲). ساختار و ساخت‌فرینی تمثیل در مثنوی معنوی. (۱)۹۲. ۱۰۵-۱۲۸.

خسروی، حسین، پورشافعی، هادی، طاهر پور، فاطمه. (۱۳۹۹). نقش سرمایه روان‌شناختی در رفتارنوآورانه، با میانجیگری نشاط کاری معلمان ابتدایی، ابتکار و خلاقیت در علوم انسانی، (۴) ۹، ۱۹۳ - ۲۱۶.

خوشایبی، کتابیون. (۱۳۸۸). سرشت. تهران: قطره.

رابرت‌ایی، اسلاوین. (۲۰۰۶). روان‌شناسی تربیتی، ترجمه یحیی سیدمحمدی، ۱۳۸۵، چاپ اول، تهران: روان.

رمضانی، خسرو. (۱۳۹۶). روان‌شناسی تربیتی و کاربردهای آن، چاپ هفتم، تهران: فاطمیه. راهبر، علی. امام جمعه، سیدمحمد رضا. عصاره، علیرضا و حسینی دهشیری، افضل السادات. (۱۴۰۱). تبیین عناصر برنامه درسی خلاقیت محور برای آموزش دانشجو معلمان (سنتز

پژوهی)، ابتکار و خلاقیت در علوم انسانی. ۱۰ (۴)، بهار ۱۴۰۱، ۲۵-۴۸.

زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۸). با کاروان حله، تهران: علمی.

زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۴). سرنی. جلد اول، تهران: علمی.

زمانی، کریم. (۱۳۸۵). میناگر عشق: شرح موضوعی مثنوی، تهران: نشرنی.

زمانی، کریم. (۱۳۷۵). شرح جامع مثنوی معنوی، دفتر اول، چاپ چهارم. تهران: اطلاعات.

زمانی، کریم. (۱۳۷۷). شرح جامع مثنوی معنوی، دفتر دوم، چاپ چهارم. تهران: اطلاعات.

زمانی، کریم. (۱۳۷۸). شرح جامع مثنوی معنوی، دفتر سوم، چاپ سوم. تهران: اطلاعات.

- زمانی، کریم. (۱۳۷۵). شرح جامع مثنوی معنوی، دفتر چهارم، چاپ اول. تهران: اطلاعات.
- زمانی، کریم. (۱۳۷۶). شرح جامع مثنوی معنوی، دفتر پنجم، تهران: اطلاعات.
- زمانی، کریم. (۱۳۷۸). شرح جامع مثنوی معنوی، دفتر ششم، چاپ دوم. تهران: اطلاعات.
- زمانی، کریم. (۱۳۸۶). متن کامل مثنوی معنوی، همراه با بیان مقاصد ابیات، چاپ سوم، تهران: نامک.
- مرضیه، شوشتری. (۱۳۹۳). بررسی خلاقیت تربیتی مولانا در تفسیر عرفانی قصه قرآنی حضرت نوح (ع)، فصلنامه روان‌شناسی تربیتی، ۱۰(۳۱)، بهار ۹۳-۱۲۵.
- فاضلی، علی و بخشی، بختیار. (۱۳۸۷). رویکرد مخاطب مدار مولوی و نقش آن در تکوین قصه‌های هزل‌گونه مثنوی، مطالعات عرفانی دانشکده علوم انسانی دانشگاه کاشان، شماره هشتم. پاییز و زمستان ۸۷.
- فولادی، محمد. (۱۳۷۸). تحقیق و تقلید از دیدگاه مولانا در مثنوی معنوی. پژوهش‌های فلسفی-کلامی، ۱(۲)، شماره پیاپی ۲، ۱۱۷-۱۳۵.
- قنبری، بخشعلی. (۱۳۸۸). خاستگاه اطوار و سرشت انسان در مثنوی. پژوهش زبان و ادبیات فارسی. شماره پانزدهم، زمستان ۱۳۸۸: ۴۹-۷۴.
- کاردان، محمد علی. (۱۳۳۷). کرشن اشتاینر و نظریه تربیتی او، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، تیر ۳۷، سال پنجم - شماره ۴. ۳۷-۴۱.
- کتابی، احمد. (۱۳۹۴). از دریای معارف مولانا: حاوی هشت مقاله در باره مولانا جلال‌الدین محمد بلخی و مثنوی معنوی. تهران: اطلاعات.
- کردی، عبدالرضا. (۱۳۷۵). فرایند انسان‌سازی در تعلیم و تربیت. تهران: دیبا.
- لطف‌آبادی، حسین. (۱۳۹۳). روش‌شناسی پژوهش در روان‌شناسی و علوم تربیتی، تهران: نشر پژوهشکده حوزه و دانشگاه.

لطفی، مژگان و امینی، مهدی. (۱۳۹۸). نقش ویژگی‌های سرشتی و منشی شخصیت در پیش بینی توانایی تنظیم هیجان بیماران مبتلا به اختلالات هیجانی. *مجله طب نظامی*، ۱۲(۵)، آذر و دی. ۴۹۰-۴۹۸.

معراجی، علی اصغر. (۱۳۸۲). *سیر کمال انسانی در مثنوی مولوی*، پایان نامه کارشناسی ارشد. رشته ادبیات. دانشگاه تهران.

میرباقری فرد، علی اصغر. رئیسی، احسان و بیات، مهرنوش. (۱۳۹۷). آسیب‌شناسی مقاله‌های مثنوی پژوهی از نظر توجه به مشرب عرفانی مولوی. *متن شناسی ادب فارسی*، ۱۰(۳)، ۱۷-۳۴. doi:10.22108/rpl.2018.104113.1108

نافلی شهرستانی، مریم و آقا حسینی، حسین. (۱۴۰۰). تحلیل محتوا و ساختار در تأویلهای مثنوی معنوی. *فصلنامه علمی پژوهش زبان و ادبیات فارسی*. ۶۰، بهار، ۹۷-۱۲۶.

نظری، ماه. (۱۳۹۳). نقش تمثیل در داستان‌های مثنوی معنوی. *فنون ادبی*. ۶(۲)، پیاپی ۱، پاییز و زمستان. ۱۳۳-۱۴۶.

نوروزی، حمید. (۱۳۸۶). سرشت انسان؛ خیر یا شر؟. *مجله پرسمان*، شماره ۵۸.

نوشمند، محمدرضا. (۱۳۸۹). نوشته‌های محمدرضا نوشمند در باره زبان و ادبیات، *خر برفت و خر برفت و خر برفت*. «وبلاگ Zabanadabi تاریخ بیست و ششم آبان».

وفایی فرد، زهره و کزازی، میرجلال الدین. (۱۳۹۶). تحلیل دنیامداری در مثنوی مولوی، *متن شناسی ادب فارسی*، ۹(۳)، (پیاپی ۳۵)، ۴۹-۶۲.

همایی، جلال الدین. (۱۳۷۶). *مولوی نامه*، ج ۲. تهران. نشر هما.

همتی فارسانی. (۲۵ مهر ۱۳۹۵). *اصول تعلیم و تربیت از دیدگاه مولانا*، وبلاگ hematifarsani.blog.ir

یوسفی، حمید رضا و نوئی، ابراهیم. (۱۳۹۷). *اندیشه‌ها مولوی در آینه نگاه معاصر (مقاله‌ای از نویسندگان مختلف)*. تهران: پگاه روزگار نو.